

رستم و اشکبوس



سخن بر سر پیکار میان ایرانیان و تورانیان است. هنگامی که کیخسرو در ایران بر تخت نشست، افراسیاب در سرزمین توران بر تخت پادشاهی نشسته بود. سپاه توران به کمک سردارانی از سرزمین‌های دیگر به ایران می‌تازد. کیخسرو، رستم را به یاری می‌خواند. اشکبوس، پهلوان سپاه توران، به میدان می‌آید و مبارز می‌جوید. یکی دو تن، از سپاه ایران پایی به میدان می‌نهند، اما سرانجام، رستم، پیاده به میدان می‌رود. نبرد رستم با اشکبوس یکی از عالی‌ترین صحنه‌های نبرد تن به تن است که در آن طنزگویی و چالاکی و دلاوری و زبان آوری با هم آمیخته است.

۱) خوش سواران و اسپان زدشت بانگ معجاز آسمان نعل ز بھَرْ آمُونْ و کیوانْ، همی بر گذشت افراق در غوغای صحنه نبرد

همه جا خونین پود → همه تنخ و ساغد ز خون بود، لعل سینخ سد خون (خروان دل خاک، در نیر نعل) افراق در فداوتی سپاهیان
ک: هیجان ک: ترس [نماد افع با روی خور شید، رنگ ب جوش آمده خاک، بر کوه و نگ افراق در غفله میدان چند

} به لشکر، چنین گفت کاموس گرد *
} همه تنخ و گرز و کن = طباب آورید M.M

دلیری کجا نام او اشکبوس معجاز سپاه ایران (۲) همی بر خوش شید، بسان کوش

بیاد که جوید ز ایران، نبرد کله چندی راه اقتدار * ز خام با خود و گبر *
(سر هم نبرد اندر آرد به گرد) ک: شکست حرفی
گرد و غبار به آسمان رسید

(همی گرد رزم اندر آمد به ابر) در گیر شد برآویخت ز خام با اشکبوس

(برآمد ز هر دو سپه، بوق و کوس) زمینه زمینه..... حمامه بلند شد

[از زمین آهین شد] زمین برای تعلم ضربات مثل آهن شد (۳) پصر آنوس (شد)

آسمان پدار و شد معجاز همه جا

۱۰) ب گرز گران، دست برداشکبوس ستگین

(۱) فرماندهی سپاه ایدان ۲) فک اضافه = (چفت رهام)
 به زه: صفت کمان با پازه بسته و آماده } پذیر: چهارم

* ایيات (۱) تا (۲۹): رجز خوانی با هدف خوار داشتن و ایجاد ضعف در روحیه حریف

سرداران غمی شد ز پیکار، دست سران پدرکشید
ک: فدار پیچید ز روی و شد سوی کوه برآیند
براند اسپ، کاید بر اشکبوس نتوانست حریف او شود
(۱) اهل پژم است نه رزم (مسنی-سنستی) که رخام را جام باده است خفت چو رخام گشت از کشانی سوه
همراه و همنشین من اکنون، پیاده، کنم کارزار = نبند خشمگین شد
صفت مبهم پسین بربند کمر بر، بزد تیر چند ز قلب پاه اندر آشافت طوس
فیار نکن هاآوردت آمد، (مشو باز جانے) قوی پیکر (قب رستم) → تھمنن برآشافت و با طوس گفت
کردن اسپ عنstan را گران کرد و او را بخوانه نظم مرکز سپاه را حفظ کن ۱۵ (تو قلب په را به آین بدار)
صدارز کمان (۳) به زه را به بازو گلند
به آرزویت نمی‌رسی (خواهی مرد) چه پرسی کزنی پس نینی تو کام جهله کمان
پیدویی پر رستم زنانه مرا پیکر ترک تو کرد خروشید: کامے مرد (رزم آزمائے)
مجاز از وجود به کشن دھی سر، به یکبارگی کشانی بخندید و خسرو شکفت زده باند
بی خاصیت که ای نیکده مرد پر خابجوے بدو گفت خدان: که نام تو چیست؟
صفت مرکب پیاده، ندیدے که جنگ آورد ۲۰ تھمنن چنین داد پاخ که نام
ک: شکست دشمنان لسر سرگشان، زیر نگ آورد؛ تمدید به مرگ
معادل امروزی پهلوان پنجه هم اکنون تو را، اے نبرده سوار فک اضافه رستم نام، مرگ تو کرد
جنگجو پیاده بیاموزمت کارزار کشانی دو گفت: (بی بارگی) * پیاده
سلالی چز ریشخند نداری کشانی دو گفت: با تو سلح تھمنن چنین داد پاخ بدوعے:
یقین در پیدویی [پیاده مرا زان فرستاد، طوس طنز و ریشخند
[۲۵] که تا اسپ بتام از اشکبوس] تحقیر

(۱) او را در آغوش بگیرد

(۲) مانندی از چنین که در انگشت شست می کردند و در وقت کمان داری، زه آن را با کمان می گرفتند.

عمرت به پایان پرسد

بین تا هم اکنون، سر آری زمان
 کمان را به زه کرد و اندر کشید
با صورت به زمین خورد
 که اسپ (اندر آمد ز بالا به روی)
اسپ اشکبوس
 که بشین به پیش گرانایه جفت
فارغ شوی
 زمانی برآسایی از کارزار

(تنی، لرز لرزان و زخ، سندروس) که: ترس

M.M { تختمن بد و گفت: بر خیره خیر = بیوهده
 دو بازوی و جان بداندش را
واحد شمارش تیر
 گزین کرد یک چوبه تیر خندگ *
پرای سرعت و دقیق تیر
 نخاده بر او، چار پر عقاب
 به شست اندر آورده، تیر خندگ
 پس از زمان، دست او دبوس) قدردانی
 چنان شد، که گفته ز مادر نزاد

شاہنامه، فردوسی

بد و گفت رسم که تیر و کمان

چو نازش به اسپ ارزشند مدرک گرانایه دید۳۰ میکنی تیر زد به ... بر اسپ اویبنزید رستم، به آواز با صدای بلند گفتطنه و رسختند } فعل: شایسته است سرزد گر بد ای ، سر ش در کنار

کمان را به زه کرد زود اشکبوس

استعاره مکنیه به رسم بر، آنگه ببارید تیر

۳۵ همی رنجه دارے تن خویش را

تختمن به بند کمر، برد چنگ

تیز و پریان و درخشان کیکنی تیر الماس پیکان ، چو آب(کمان را بالید رستم ، به چنگ معجازاً دست)

بزد بر و سینه اشکبوس

۴۰ گشانی، هم اندرا زمان ، جان بداد چ تام مدد فورا

۱۲۱- غمایر متصل مشخص شده در همه‌ی گزینه‌ها به جز گزینه‌ی ... جایه‌جا شده است.

۱) چو غنچه گرت بسته بودی دهن / دریده ندیدی چو گل پیرهن

۲) گر چو فرهادم ز مستی جان برآید عیب نیست / بس حکایت‌های شیرین باز می‌ماند ز من

۳) چو بیند کسی زهر در کام خلق / کی اش بگذرد آب نوشین به حلق

۴) گشاده چهره بیا در حضور خازن جنت (= نگهبان بهشت) / که بر کسی نگشايد در بهشت بربنش

۱۲۲- معنی واژه‌های «عشرت - نوش - کید - خلد» به ترتیب کدام است؟

- ۱) خوش‌گذرانی - خوشگوار - حیله - بهشت
 ۲) معاشرت - عسل - فریب - سرای باقی
 ۳) شاد شدن - شیرینی - مکار - جاودانگی
 ۴) شادمانی - گوارا - حیله‌گر - آخرت

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

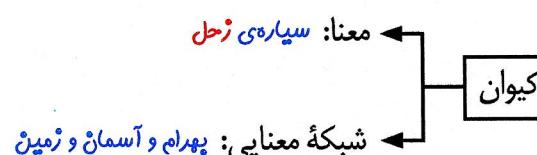
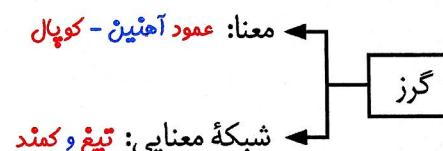
۱ بیت زیر را پس از مرتب‌سازی اجزای کلام، به نثر ساده برگردانید.

بسد تیز، رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر

وقتی می‌گوییم «بهار»، به یاد چه چیزهایی می‌افتد؟

درخت، گل، شکوفه، جوانه، شکفتن و... از چیزهایی هستند که به ذهن می‌رسند و به صورت یک مجموعه یا شبکه با هم می‌آیند؛ به این گونه شبکه‌ها یا مجموعه‌ها «شبکه معنایی» می‌گویند.

اکنون معنای هر واژه را بنویسید؛ آنگاه با انتخاب کلماتی دیگر از متن درس، برای هر واژه، شبکه معنایی بسازید.



۳ در تاریخ گذشته زبان فارسی، گاهی یک «متّم» همراه با دو حرف اضافه به کار می‌رفت؛ مانند:

بگیر و به گیسوی او بر، بدوز (= برگیسو) به نیک اختر و فال گیتی فروز

■ در این درس، نمونه دیگری برای این گونه کاربرد متّم پیدا کنید.

۴ گاهی در برخی واژگان مصوت «ا» به مصوت «ی» تبدیل می‌شود؛ مانند:

■ رکاب ← رکیب

■ حجاب ← حجیب

به این شکل‌های تغییر یافته، کلمات **«ممّال»** گفته می‌شود.

۱۲۳ - کدام بیت به «شیوه بلاغی» سروده شده است؟

شربته آب سوی تشنه بیار
نامدش کشتن چراغ دریغ
مرد بیدیده را تهی بگذاشت
یا به همت ببخش یا بفروش

- ۱) گفت برخیز تیغ و دشنه بیار
- ۲) در چراغ دو چشم او زد تیغ
- ۳) جامه و رخت و گوهرش برداشت
- ۴) شربته آب از آن زلال چو نوش

■ چند کلمه ممال در متن درس بیابید و بنویسید.

قلمرو ادبی

۱ مفهوم کنایی هریک از عبارت‌های زیر را بنویسید.

■ عنان را گران کردن:

■ سر هم نبرد به گرد آوردن:

۲ یکی از آداب حمامه، رجزخوانی پهلوانان دو سپاه است. کدام ایات درس می‌توانند نمونه‌هایی از این رجزخوانی باشند؟

۳ هرگاه در بیان ویژگی و صفت چیزی، زیاده روی و بزرگنمایی شود، در زبان ادبی به این کار «اغراق» می‌گویند. این آرایه در متن‌های حمامی کاربرد فراوان دارد؛ مانند:

زمینه‌ی قهرمانی (شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب) قدرت افراسیاب از متن درس، دو نمونه از کاربرد «اغراق» را بباید و آن را توضیح دهید.

۴ در کدام ایات، لحن بیان شاعر، طنزآمیز است؟

قلمرو فکری

۱ چرا رستم از رهام برآشست؟

۲ به نظر شما، چرا رستم پیاده به نبرد، روی آورد؟

۳ بر پایه این درس، چند ویژگی برتر رستم را بنویسید.

۴ از دید روحی-روانی چه ویژگی‌هایی در کلام فردوسی هست که ما ایرانیان بدان می‌بالیم؟

۵

۱۲۴ - با توجه به شعر «هیچ فرمانروایی را ندیده بودم / که پای افزاری وصله‌دار به پا کند / و بردگان را برادر باشد / چاه از آن زمان که تو در آن گریستی / جوشان است / شب از چشم تو آرامش را به وام دارد» وابسته‌های

هسته در کدام گزینه صحیح آمده است؟

- ۱) صفت اشاره، صفت عالی، صفت مبهوم
- ۲) صفت تفضیلی، مضافق‌الیه، صفت ساده
- ۳) صفت شمارشی، صفت تعجبی، صفت مبهوم
- ۴) صفت اشاره، صفت مبهوم

۱۲۵- معنی مقابله کدام واژه‌ها کاملاً درست است؟

- ۱) میراب: کسی که آب را تقسیم می‌کند - ارجاعاً: با اندیشه قبلی سخن گفتن
- ۲) گلبن: دشت گل‌های سرخ - خسروانی خورش: غذای شاهانه
- ۳) فرج: شادی و خنده - ریحان: هر گیاه سبز و خوشبو
- ۴) بهایم: چارپایان - کاید: حیله‌گر

* گنج حکمت جاه و چاه

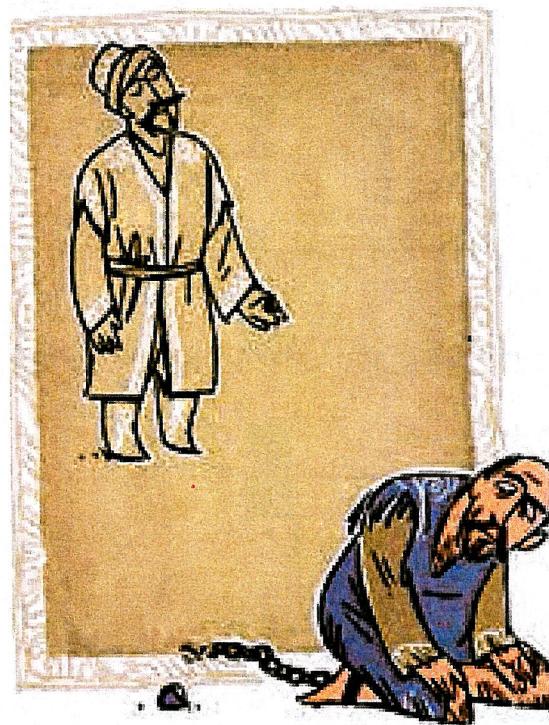
مردم آزاری را حکایت کنند که
سنگی بر سر صالحی زد. درویش
امکان را مجال انتقام نبود؛ سنگ رانگاه
همی داشت تازمانی که مَلک را بر آن
لشکری خشم آمد و در چاه کرد.
درویش اندر آمد و سنگ در سرش
کوفت.

گفتا: تو کیستی و مرا این سنگ چرا
زدی؟

گفت: من فلانم و این همان سنگ
است که در فلان تاریخ بر سر من زدی.

گفت: چندین روز گار کجا بودی؟

گفت: از جاهت **(اندیشه همی کردم)** ترسیدم



اکنون که در چاهت دیدم، فرصت غنیمت دانستم. **استعاره از انسان‌های پدخو**
ک: توانایی لازم رانداری چون (نداری ناخن در تنه، تیز)
با ددان آن به که کم گیری ستیز نجنگی در اقتادن با زورمندتر از خود است
ساعده مسکین خود را رنجه کرد **قوی زور آزمایی** هر که با پولاد بازو، پنجه کرد
پس به کام دوستان، مغزش برآرک **حملهی → (باش تا دستش بیندد، روز گار**
ک: ناپود کن **صبر کن ک: گرفتار سازد**

۱۲۶- مفهوم کدام گزینه با بیت «هر که با پولاد بازو، پنجه کرد» تناسب دارد؟

تا کس نکند رنجه به در کوفتن کس
مرد ندانم که از کمند تو جسته است
سیلی به دست خویش زند بر قفای خویش
که با گور دمنده بر نیایی

- ۱) انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس
- ۲) این همه زورآوری و مردی و شیری
- ۳) از دست دیگران چه شکایت کند کسی
- ۴) تو با شیران چرا شیری نمایی